

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

نقیب الله مقصودی

۲۷ می ۲۰۱۱

## نقش اسدالله حبیب در قتل استادان پوهنتون

در سفر اخیری که از دنمارک به افغانستان داشتم شبی را با دوستان در شهر هامبورگ جرمنی در یکی از کانسرت های افغانی که که به مناسبت استقبال سال نو ۱۳۸۹ هجری شمسی به ابتکار تلویزون ملی افغانستان در یکی از سالون های قشنگ افغانی دایر شده بود و تعدادی کثیری از هنرمندان جوان و سابقه دار کشور در آن شرکت ورزیده بودند، سپری نمودیم.

ما طبق پلان قبلی سروقت به آنجا رسیدیم ، فضای سالون خیلی آرامتر از آن بود که من تصورش را می کردم و در مجالس عروسی و کنسرت های افغانها معمول است. به جز از چند جوان که به اصطلاح می خواستند سر خود را گرم کنند کس دیگری در در صحن بیرون از سالون دیده نمی شد . داخل سالون بهتر از بیرون آن نبود . قرار بود برنامه ساعت هفت شام آغاز شود، ولی تا نه شب نه از برنامه خبری بود و نه از تماشاچیان. ساعت نه و سی شب یکی از نطاقان محبوب پرچمی ها (سهیلا اصغری) روی صحنه حاضر شد و با معرفی برنامه آن شب پروگرام را آغاز کرد. دیری نگذشته بود متوجه شدم که برنامه ریزی امشب اکثراً به دست و طنفروشان پرچمی است و روی این ملحوظ اکثر افغانها از شرکت در آن مجلس ابا و ورزیده بودند .

زمانی که داکتر اسدالله حبیب با قیافه مشمزنکننده اش داخل سالون شد تعدادی به دست بوسی این خود فروخته شتافتند و او را با گیلای های مشروب بدرقه کردند. دیدن این صحنه ها خاطرات تلخ آن زمان را که در تاریخ افغانستان به ندرت می توان مثال آنرا یافت ، تاریخی که تنها آزار، شکنجه ، به دار آویزان کردن و قهر های دسته جمعی چیز دیگری به مردم این سرزمین هدیه نکردند، زنده ساخت. این ها که به نام کشور افغانستان سال نو را جشن می گیرند خم ابرو هم نمی کنند که مادران این کشور را به ماتم گذاشتند و اطفال شانرا برای ابد از کنار شان دور کردند. از جمله چهره های شناخته شده ای که خود را زود تر به پا بوسی این جنایت کار رساند یکی خانم "پرستو" و دیگری چهره پلیدی که او را در قتل احمد ظاهر متهم می سازند "محبوب الله محبوب" بود .

این دیگر برای هیچ افغانی پوشیده نیست که این شیادان در همه جا در تلاش هستند تا دوباره برای خود دربین افغانها جای پای پیدا کنند ، گاهی مجالسی را به نام دفاع از حقوق زن و زمانی مجالسی را به نام شعر و ادب برنامه ریزی می کنند، حتی در بعضی مساجد مردم را با تزویر به وعظ دعوت می کنند.

اسدالله حبیب از جمله آن چهره هائی است که در شهادت هم میهنان ما نقش کمتر از دیگر رهبران باند خلق و پرچم نداشته است ، او هیچ نوع ترحم در مقابل دیگر اندیشان نداشت ، خلاف آن او را عقیده بر آن بود که مخالفان را باید هر چه زود تر نیست و نابود کرد. نمونه ای از اشعار او راکه سر سپردگی وی را به باند های خلق و پرچم ، خوشخدمتی او را به بادران روسی شان ، دشمنی و نفرت او را در مقابل فرزندان صدیق کشور نشان می دهد می توان در رساله (بوسه بر شمشیر خونین) اثر محترم نصیر مهرین دریافت .

اسدالله حبیب زمانی که در مسکو تحصیل می کرد روابط خود را با محصلان محکم ساخت و حتی به حیث رئیس اتحادیه انتخاب گردید. محصلان افغانی در مسکو یک اتحادیه (کمیته محصلان) تشکیل داده بودند. این کمیته گاه گاهی مجالسی را ترتیب می دادند و جشن هائی را بر گزار می کردند. این کمیته با وجودیکه در قلب سوسیال امپریالسم قرار داشت اکثر اعضای آنرا محصلان ضد روسی تشکیل می داد . بعضی شب ها اختلافات و جروبحث ها به جایی می رسید که به بر خورد های فیزیکی بین باند های خلق و پرچم و مخالفان شان تبدیل می گشت.

اسدالله حبیب به حیث یک گماشته مستقیم روس و نوکران شان در بین این اتحادیه جای گرفته بود و خود را از جمله مخالفان سر سخت ضد روسی و ضد خلق و پرچم جلوه می داد، و به این ترتیب او توانست با تعداد کثیری از مخالفان ، به خصوص محصلان و استادان مربوط به جریان دموکراتیک نوین روابط خوبی برقرار کرده و آنها را شناسائی کند و این شناسائی بعد از به قدرت رسیدن باند های خود فروخته به قیمت جان این جوانان صدیق کشور تمام شد و ضربات محکمی بر نیرو های مترقی وارد کرد.

یکی از این قربانیان دین محمد محمودی برادر مرحوم ساربان است. دین محمد جوان خوش صحبت و رفیق دوست و با معاشرت بود او از پرچمی ها و خلقی ها نفرت داشت بعضاً در مقابل شان احساساتی برخورد می کرد. شبی قرار بود محصلان افغانی روز استقلال کشور را در یکی از لیلیه های محصلی در شهر مسکو جشن بگیرند، درین شب برخوردی بین پرچمی ها و مخالفان شان صورت گرفت که دین محمد محمودی قضیه را چنین حکایت می کرد:

"وقتی من داخل سالون شدم ناآرامی را در فضای سالون احساس کردم ، از یک دوستم پرسیدم خیریت است او در جواب من به طرف دیوار اشاره کرد. متوجه شدم در دیوار های سالون در پهلوی عکس های لنین و مارکس عکس های طویل و عریض ببرک کارمل و اناهیتا آویزان است، من از پرچمی ها پرسیدم که آیا ما امشب روز استقلال کشور را جشن می گیریم یا سال تولد ببرک کارمل را، چون صحبت و استدلال نتیجه نداد بیش از آن تحمل را جایز ندانسته دست بردم و عکس های ببرک و اناهیتا را پاره کردم و این کار من غضب پرچمی ها و دیگر نوکران روسی شانرا را برانگیخت. فردای آن از طرف رئیس یونیورسیتی خواسته شدم و خطاریه گرفتم که اگر این عمل من بار دیگر تکرار شود در ظرف ۲۴ ساعت از شوروی اخراج خواهم شد" .

بلی احساسات پاک دین محمد محمودی و نفرت او از نوکران روس باعث شهادت او شد. در اوایل کودتای ثور او را در خانه اش دستگیر و با خود بردند و بعد از شکنجه های زیاد او را به شهادت رسانیدند. با همه تلاش های فامیلش دیگر او را کسی دیده نتوانست. خانم اولاد ها و فامیلش سال های سال انتظارش را کشیدند ولی او دیگر به خانه بر نگشت .

انجنیر حسن قربانی دیگرست که نقش اسدالله حبیب رادر نابودی اش نمی توان نادیده گرفت. انجنیر حسن تحصیلات خود را در رشته رسم و تخنیک در مسکو به اتمام رسانید و به حیث استاد در فاکولته پو لیتخنیک شروع به کار کرد. من انجنیر حسن را از نزدیک می شناختم ، او یک استاد ورزیده و دلسوز بود . برای ما همیشه پیشنهاد همکاری به درس های مکتب را می کرد. او در باره اسدالله حبیب چنین حکایت می کرد :

"اسدالله حبیب یک شخص مرموز و زرنگی بود، او توانست با مهارت خاصی اعتماد ما را به خود جلب نماید و به این قسم من تعداد زیادی از رفقایم را به او معرفی کردم". به این ترتیب او توانست نه تنها در شوروی بلکه در داخل کشور هم به شناخت و شناسائی تعداد کثیری از محصلان و استادان مخالف شان موفق شود .

برادر زنده یاد انجنیر حسن که هنوز در قید حیات است از معرفت خود با اسدالله حبیب چنین می گوید:

" من در کابل زندگی می کردم که از برادر حسن که هنوز در شوروی مشغول تحصیل بود نامه ای دریافت کردم و او اسدالله حبیب را یکی از دوستان با اعتماد خود معرفی کرد و از من تقاضا کرد حتماً یکبار به دیدن او بروم . من با داکتر ..... در کارته پروان به خانه او رفتیم ، وقتی به خانه اش داخل شدیم شخصی از خانه او بیرون برآمد و این شخص یوسف آئینه بود ، به هر صورت با وی گفت و گو هائی داشتیم و او حرف هائی از ضدیت خود با رژیم شوروی وقت می زد ". اینها نمونه ای از نشان دادن چهره قلابی و جاسوسی او می باشد .

بگذار اسدالله حبیب و جنایت کاران مثل او خود را در لباس های هنری پنهان کنند و در مساجد به فتوا و تزویر پردازند ولی جنایات شان ثبت تاریخ بلاکشیده و خونبار این کشور است. مردم ما جنایات آنها را به فراموشی نسپرده اند ، کوشش نکنند خود را زیر چتر طالبان و جهادی های خاین وزیر چین کرزی و امپریالزم امریکا و شرکای شان پنهان نمایند . روزی می رسد که این ها جواب گوی جنایات تان خواهند گردید.

تفاوت بین باند های خلق و پرچم و رهبران خاین جهادی و طالبانی در اینست که طالبان و رهبران جهادی برای چور و چپاول و حفظ قدرت هر کسی را که سد راه شان می شدند، نابود می کردند ولی باند های خلق و پرچم در وحله اول نخبه گان وطن ، استادان پوهنتونها ، معلمان و محصلانی را که برای آزادی کشور شان در مقابل متجاوزین روسی و نوکران شان مبارزه می کردند به اشکال مختلف شکنجه کردند و به شهادت رسانیدند. چون اینها نیک می دانستید که آنها چراغ های کشور ما بودند این چراغ ها به مردم ما روشنی می آوردند و این روشنی چهره های سیاه جنایت بار آنها را روشن می کردند .

زمانی که برای اسدالله حبیب اطلاع دادند که زندگی تعدادی از استادان در خطر است و اگر او میانجگری کند شاید این جوانان از مرگ نجات یابند. اسدالله حبیب در جواب گفت: بگذار دشمنان انقلاب به جزای اعمال خود برسند و دیری نگذشت که این جوانان صدیق کشور یکی پی دیگری به دار آویخته شدند و یا زیر شکنجه های خاد جان های شیرین خود را از دست داند .

حتی به استادان خود که او را درس و تعلیم دادند نیز رحمی نکرد. پوهندوی غلام غوث شجاعی و.... از جمله استادانی بودن که درس ادب را به این شاگرد ناخلف آموخت ولی این خود فروخته به آنها هم رحمی نکرد و آنها را به شهادت رسانید .

این چه چشمان بی حیائی بود که در روی پرده تلویزیون استادانی مثل داکتر اکبری وامثال او را نگاه می کرد که او را روز ها و ماه ها شکنجه کرده بودند تا به اصطلاح از او اقرار بگیرند و بالاخره او را به شهادت رسانیدند .

این چه قلب بی عاطفه ای بود که انسان هائی مثل انجنیر حسن را که با او پیمان دوستی بست و بعداً او را نگاه می کرد که چگونه او را به چوبه دار آویختند.

و این چه احساس غیر انسانی بود که استادان ورزیده ای مانند داکتر عبدالغفور سلطانی که او را خوب می شناخت و روز ها را در مجالس متعدد کنار او گذشتانده بود، اعدام کردند.

ایکاش ! اسدالله حبیب به عوض بیدل شناسی ، درس انسانیت و انسان دوستی را می آموخت . ایکاش ! او می دانست که این زندگی نکبت بار و جنایات شان را اولاد های شان در تاریخ آینده افغانستان می خوانند.

دوستان عزیز ! اگر اسدالله حبیب امروز از محکوم بودن خود در مورد جنایات شان که مثال هائی از آن را یاد آور شدم سر باز زند ولی باز هم این سؤال در ذهن افغانها باقی خواهد ماند، "موقف خودت به حیث عضو کمیته مرکزی در قبال این جنایات چه بوده است ؟ "

اینک به طور نمونه از استادانی که در پوهنتون کابل به دست باند های خلق و پرچم شهید شده اند نام می برم تا بدانند این جنایت شان ثبت تاریخ شده و هرگز از یاد ها نخواهد رفت .

پوهاند داکتر عبدالفتاح همراه

پوهاند اکر هاشم مهربان

پوهندوی داکتر ضامن علی جاغوری

پوهاند داکتر عبدالعظیم مجددی

پوهنمل داکتر عبدالظاهر رزبان

پوهنمل داکتر عبدالغفار

پوهندوی داکتر سید کاظم دادگر

پوهندوی داکتر عبدالاحد

پوهنمل زمریالی ناصری

پوهیالی محمد علم نورستانی

پوهنیار میر محمد یار

پوهنیار خان آبادی

پوهنیار زکریا

پوهنیار علی حیدر لهیب

پوهنیار عبدالرازق

پوهنیار خان باز

پوهاند غلام محمد نیازی

پوهاند وفی الله سمیعی

پوهندوی حبیب الرحمان

پوهنمل ایاز الله مخور

پوهیالی غلام فاروق

پوهیالی نصیر احمد

پوهیالی محمد حسن

پوهیالی محمد صادق

پوهنمل لطيف محمودی

پوهنمل محمد حسن

پوهنمل عبدالکريم

پوهندوی محمد کريم ابراهيم خيل

پوهندوی غلام غوث شجاعی

پوهنيار دوست محمد کامگار

پوهنيار دوست محمد عبدالسلام

پوهندوی محمد عارف

پوهنمل نجيب الله

پوهنمل داکتر عبدالغفور سلطانی

پوهندوی داکتر یونس اکبری

پوهنمل داکتر فضل احمد احراری

پوهنيار عزيز الله امين يار

پوهنيار فلاح

پوهاند بدالغفار قادری

پوهاند بلبل شاه جلال

خوانندگان نهايت عزيز!

خوانندگان نهايت محترم وبا احساس !

خوانندگان محترمی که به ضد آزار مردم بی نوای افغانستان بودند ومی باشند.

خوانندگانی که خاطره های روز های دشوار را به یاد دارند .

بلی من! من همین خوانندگان را مخاطب خود دیده و به عرض می رسانم که به چند موضوع با دلسوزی ببینند و فراموشی ها را به طرف دیگر بگذارند.

در زمانی که شاگردان مکتب را از مکتب و یا خانه می بردند. در زمانی که معلم و مأمور و کارگر رابردند و سر به نیست کردند. پیر مردان را بردند و کشتند. افغانستان در همان وقت ها، ستمگر و خون ریز و بی رحم را در قدرت داشت. من که در طول زمان به این موضوع فکر نموده و از یادآوری صد ها شهید متأثر بوده ام ، از میان قاتلان و ستمگران کسی را نیافتم که بگوید اشتباه و گناهی شد . چه رسد که بگویند جنایت شده است. من خواستم با استفاده از یک کتابی که در دسترس قرار داشت اسمای استادانی را که به دست دژخیمان خلق و پرچم شهید شدند درج این نوشته نمایم. خواهش دارم که خوانندگان با خبر از بقیه استادان لطف نموده به این معلومات اضافه نمایند. معلومات راجع به زندگی فامیلی، وقت توقیف، شکنجه ها، وقت شهادت، و محل آنرا بنویسند. همینطور از وابستگان و متعلقان نظامیان و صاحب منصبان، مأمورین، معلمان نیز تمنا دارم که نام های دوستان، آشنایان و یا خویشاوندان خود را بنویسند و نشر کنند .